

مشروطه‌نویس پهلوی پرست

کسروی: نگارنده تاریخ در راستای اهداف رژیم پهلوی

علی ابوالحسنی (منذر)

«برخی عقیده دارند تلاش‌های ضد مذهبی افرادی چون کسروی و شریعت سنگلجی، در راستای اهداف فرهنگی رژیم پهلوی قابل توجیه است و آنها جاده صاف‌کن مدرنیسم و سکولاریسم اجباری آن در ایران بودند. به صحت و سقم این اظهار نظر کاری نداریم، اما بی تردید باید گفت کسروی در ارتباط با تاریخ و فرهنگ ایران به گونه‌ای عمل کرد که دفاع از خاندان سلطنتی به‌خودی خود در شمول آن قرار می‌گرفت. حمله‌های بی‌گدار کسروی به فرهنگ اسلامی و شیعی و ارائه تحلیلهای خاص تاریخی از سوی وی، متضمن آسیب‌های فراوانی بود و گرچه کسروی سرانجام توسط گروه فدائیان اسلام از میان برداشته شد اما خط فکری کسروی گری در تاریخ معاصر ایران همچنان دنبال گردید تا اینکه با وقوع انقلاب اسلامی، این شیوه به‌کلی برچیده شد. در مقاله حاضر با مواضع کسروی در خلال تاریخنگاری و جریان‌سازی فکری بیشتر آشنا می‌شوید.



احمد کسروی (۱۳۰۸ ق. ۱۳۳۴ ش) یکی از مشخص‌ترین چهره‌های مکتب تاریخنگاری معاصر ایران است که دو کتاب مشهور وی «تاریخ مشروطه ایران» و «تاریخ هجده‌ساله آذربایجان»، در هفتادسال اخیر مصدر و محور بسیاری از دیدگاه‌ها و داوریه‌های تاریخی قرار گرفته‌اند و مندرجات آنها، همچون محتوای دیگر آثار وی، جای جای توسط مورخان و اندیشمندان، نقد شده‌اند.

کسروی، گذشته از شأن تاریخنگاری، آثار بسیاری در رشته مباحث مربوط به زبان، ادب، اجتماع، سیاست و فرهنگ کشورمان دارد و افزون‌براین، باید از اظهار نظرهای تند و بی‌پروای او درباره باورها و رسوم مذهبی یاد کرد که با واکنش شدید مردم روبرو شد و نهایتاً به مرگ خونین وی انجامید.

بسیاری از اندیشمندان، مواضع تند کسروی نسبت به اسلام و روحانیت شیعه را بر نمی‌تابند. و صراحتاً آن را خام و عرض‌آلود می‌شمارند اما نسبت به دیدگاه‌ها و داوریه‌های

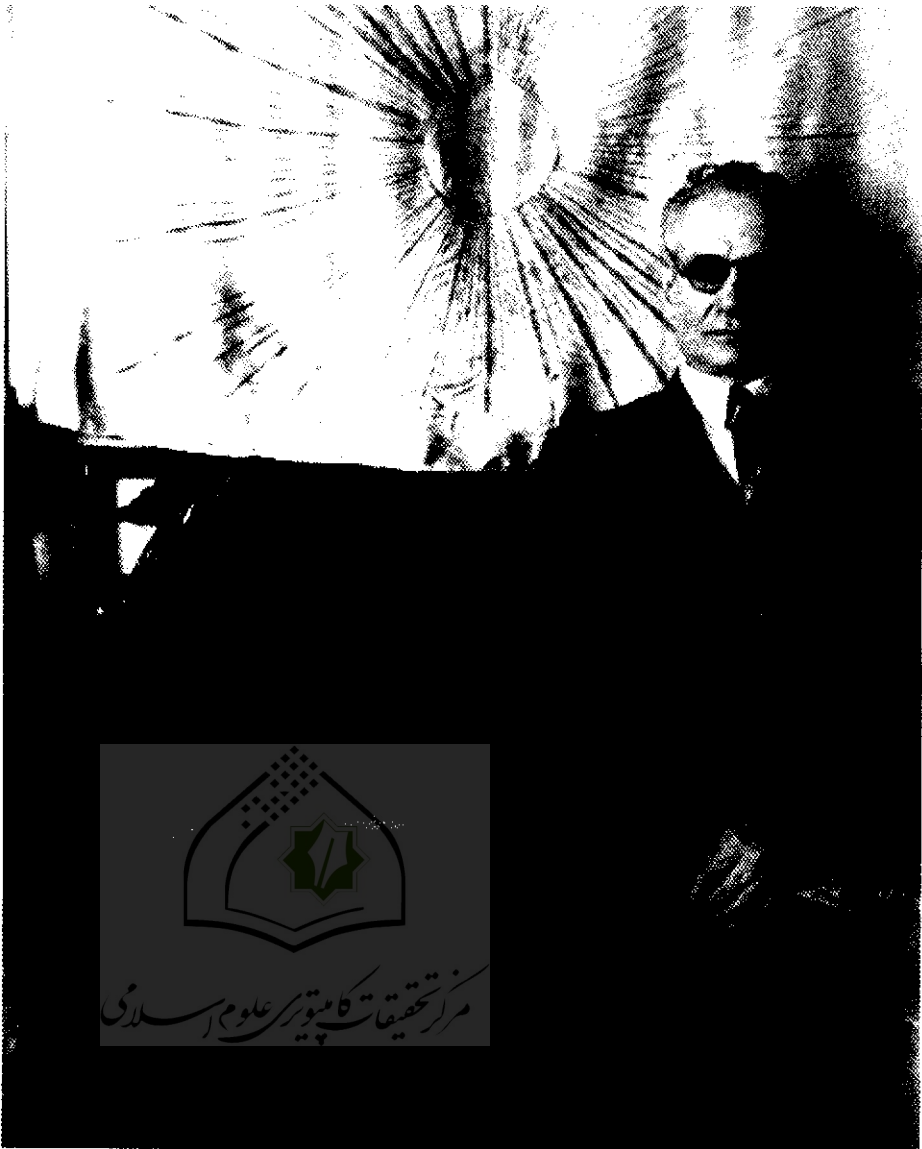
تاریخی وی، چنین اجماع یا شهرتی وجود ندارد. برخی، میان اظهارات کسروی درباره تاریخ ایران (فی‌المثل رویداد مشروطیت) با سخنان و داوریه‌های وی راجع به باورها و عقاید شیعی تفکیک می‌کنند و در عین بی‌اعتبار خواندن و تعصب‌آلود شمردن دومی (یعنی اظهارات و داوریه‌های کسروی نسبت به اسلام و روحانیت)، گزارش‌ها و تحلیلهای وی درباره تاریخ ایران و مشروطیت را ارزشمند و درخور قبول می‌شمارند، اما برخی از صاحب‌نظران، این تفکیک را امری غیرواقعی و موهوم شمرده و معتقدند که ما جهت‌گیریها و کنش‌های خصمانه و غرض‌آلود کسروی را دقیقاً در گزارش‌ها و تحلیلهای وی از حوادث تاریخ مشروطیت نیز می‌بینیم. لذا به گمان آنان، بررسی نگارش‌های تاریخی کسروی - از «تاریخ مشروطه» گرفته تا «تاریخ پانصدساله خوزستان» و غیره، نباید جدا و بریده از کل اندیشه، آثار و مدعیات بعضاً غریب او درباره اسلام و تشیع، و این همه نیز مجرد از نقش یا نقشه‌هایی صورت گیرد که وی در طول زندگی بر عهده داشته است: از عضویت در لژ ماسونی «انجمن آسیای همایونی لندن»^۱ توسط میرزا محمدخان بهادر (حاکم سیسی انگلیس‌ها در کربلا) تا همسویی با رضاخان و بهروری از حمایت رژیم پهلوی تا ادعای پاکدینی و برانگیختگی! و نقش پل گونه‌وی (با حمله به مذهب و باورهای دینی) در سوق داده‌شدن نسل جوان (پس از شهریور ۱۳۲۰) به سوی حزب توده و آموزه‌ها و مواضع الحادی آن...

آشنایی دقیق و کامل با شخصیت و مواضع فکری و عملی کسروی، مستلزم آن است که پرونده وی، در همه ابعاد و جوانب فرهنگی و سیاسی، از آغاز تا پایان بررسی شود و به‌ویژه روابط و مناسبات وی با رژیم پهلوی، مورد کاوش قرار گیرد. پژوهش زیر، می‌کوشد با بررسی روابط و مناسبات کسروی و رژیم پهلوی، بر این بخش مهم از زندگی وی که در آثار تاریخی وی نیز بازتاب دارد، پرتوی افکند.

حمایت از رضاخان حتی پس از شهریور ۱۳۲۰
دو اثر مشهور کسروی، «تاریخ مشروطه ایران» و «تاریخ

هجده‌ساله آذربایجان»، نخست به‌صورت پورقی و با عنوان واحد «تاریخ هجده‌ساله آذربایجان» در مجله پیمان (سالهای ۱۳۱۳ به بعد) درج و نشر یافت و سپس با افزودن و کاستن‌های بسیار، به شکل چاپ‌های فعلی درآمد. کسروی، چه در پاورقی‌های پیمان و چه در چاپ‌های کنونی تاریخ مشروطه، نسبت به دیکتاتوری پهلوی (رضاخان) لحنی جانبدارانه دارد.

برای نمونه در دیباچه تاریخ هجده‌ساله آذربایجان (ضمیمه پیمان ۱۳۱۳ ش. ص ۹) از بنیانگذار سلسله پهلوی به‌عنوان «یکی از سرداران نامدار تاریخی، اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی» یاد کرده و در تاریخ مشروطه ایران نیز وی را پادشاهی می‌شمارد که «بیست سال با توانایی و کاردانی بسیار فرمانروایی کرد». نیز در همان دیباچه (ص ۲۸) وقتی از قتل میرزا آقاخان کرمانی به‌دست محمدعلی شاه سخن می‌گوید، خطاب به میرزا آقاخان (و با اشاره به عصر پهلوی) می‌نویسد: «دریغ ای جوان غیرتمند دریغ!... دریغ که گرفتار دیو تیره‌درونی گردیدی! دریغ که زود رفتی و روزهای خوش ایران را ندیدی!» و مقصودش از «روزهای خوش ایران»، با توجه به تنقید شدید کسروی از دوران حاکمیت قاجار، «عصر پهلوی» است. به‌همین منط، در اثر دیگرش «تاریخ پانصدساله خوزستان» از «سردار نامی ایران (حضرت اشرف رئیس‌الوزرا) اعلیحضرت شاهنشاه امروزی» سخن می‌گوید که «قد مردانگی برافراشت»^۲ و سپس بر سرکوب قیام‌های ضداستعماری چون قیام جنگل توسط رضاخان صحنه گذاشته و آن را به چوب برخی شورشی‌های کور (نظیر فتنه سمیتقو) می‌راند: «آقای رئیس‌الوزرا چون از سال ۱۳۳۹ [اشاره به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش] رشته کارها را به‌دست گرفته، به کندن ریشه گردنکشان و خودسران پرداختند و در مدت دو سال، شورش امیر مؤید را در مازندران و آشوب [!] جنگلیان را در گیلان و فتنه اسماعیل آقای سمیتقو در آذربایجان و کردستان که هر کدام از سالها مایه گرفتاری ایران [!] بود، فرو نشاندند و پس از این فیروزیه‌ها، به سرکوب عشایر که از آغاز مشروطه سر به خودسری آورده و جز تاخت و تاز و راهزنی [!] کاری نداشتند،



دفاع از سرپاس مختاری (رئیس نظمیه رضاخانی)

جالب است کسروی در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ (که بغض فروخورده ملت ایران علیه جنایات عصر رضاخانی ترکیب) سمت وکیل مدافع یکی از جانی‌ترین عوامل دستگاه دیکتاتوری، یعنی پزشک احمدی را بر عهده گرفت و با این عنوان فریبنده که متهم «واسطه افزار جرم» بوده نه عامل آن، خواستار تبرئه وی گردید! دعاوی و دلایل کسروی در لوٹ کردن جنایات پزشک احمدی، همگی سست و بی‌بنیاد بودند^{۱۲} و ارسال خلعتبری (وکیل خانواده سردار اسعد در محاکمه پزشک احمدی) نیز توانسته است به خوبی به آنها پاسخ دهد.^{۱۳} خاطرات علی صالح اردوان (داماد سردار اسعد و هم‌بند وی در زندان شماره یک قصر) که اخیراً منتشر شده، صحت اقرار پرورنده دادگاه پزشک احمدی را کاملاً تأیید می‌کند. به قول ارسال خلعتبری (وکیل مدافع خانواده سردار اسعد): «پزشک احمدی امروز تمام این گذشته را منکر است، اما همان طوری که جلادهای شهریانی تمام منافذ و سوراخها را به روی سردار اسعد بستند، تا حتی ناله و زاری او هم نتواند از آن اتاق تازیک فرار کند، آقای مدعی العموم و مستنطق نیز با دلایل محکم، منافذ فرار از مجازات را چنان به روی قاتل سردار اسعد بستند که هر کس مختصر آشنایی به میزان قضا داشته باشد، در ارتکاب این عمل به طوری که در ادعای ذکر شده، تردید نخواهد کرد...»^{۱۴}

مرداد ۱۳۲۱ ش. محاکمه سرپاس (سرتیپ) رکن‌الدین مختار (مختاری)، رئیس شهریانی کل کشور در سالهای ۱۳۱۴-۱۳۲۰، در دیوان کیفر (شعبه اول) آغاز گردید^{۱۵} و اتهام وی در این محاکمه معاونت در قتل مرحوم مدرس نصرت‌الدوله، دیبا و خزعل و پرونده‌سازی، بازداشت غیرقانونی، زجر، شکنجه و سلب آزادی عده زیادی از افراد کشور بود.^{۱۶} همکاران و هم‌دستان مختاری در قتل شهید مدرس و دیگران نیز (همچون حسینقلی فرشچی) همراه وی به پای میز محاکمه کشیده شدند و جالب است بدانیم که کسروی نیز در شمار وکلای مدافع مختاری و فرشچی درآمد. وی در آن دادگاه برای سبک جلوه دادن قتل مدرس و بلکه انکار آن اظهار داشت: «درباره مدرس، من او را یک بار بیشتر ندیده بودم و از نزدیک نمی‌شناختم، ولی چنانکه از مردم می‌شنوم، یک مردی بوده بی‌آز و طمع، و به پول و جاه اهمیت نمی‌دادم. ترس از کسی نمی‌کرده، نمازخوان و روزه‌دار بوده، اینها خصایص دینی اوست، ولی همه می‌دانند که شادروان مدرس در سیاست همیشه اشتباه می‌کرد و کارهایش به زیان کشور بود. مثلاً در قضیه مهاجرت، مدرس در میان مهاجران تفرقه انداخت و باعث آن شد که کسانی از سران مهاجران را گرفتند و به زنجیر کشیدند و به استانبول بردند... در داستان نقرمانی خزعل، مدرس به او هوادار درآمد و در مجلس یک اقلیتی به ضد شاه گذشته پدید آورد... در چنان هنگامی که ممکن بود منجر به جدانشدن خوزستان از ایران گردد، آقای مدرس بی‌باکانه با دولت مخالفت می‌نمود. حقیقت آن است که جمعی از آزمندان و سودجویان، از خزعل و از دیگران بولهایی گرفته و به او وعده پشتیبانی داده بودند. چون خود آنان وجهه کار نداشتند، مدرس را پیش انداخته وسیله کار خود گرفته بودند...»^{۱۷}

کسروی در کتاب تاریخ مشروطه می‌زند که مقدمه وی بر آن کتاب، تاریخ بهمن ۱۳۱۹ ش. یعنی آخرین سال دیکتاتوری رضاخانی را زیر امضای او دارد. کسروی، خود تصریح دارد که از سوی دولت رضاخان، «زانداری در پشت سر» وی می‌ایستاد و از او در برابر مردم، محافظت می‌کرد.^{۱۸} بر آنچه گفتیم، باید ارتباط و بستگی کسروی به تیمورتاش (وزیر دربار سفاک و فاسد رضاخان) را افزود که سابقه آن، به عضویت کسروی در حزب ایران نو - تاسیس شده توسط تیمورتاش - در سال ۱۳۰۵ ش می‌رسد.^{۱۹} کسروی، سلسله مقالات تاریخ هجده‌ساله آذربایجان در مجله پیمان را به تیمورتاش تقدیم کرده است. نامه وی به تیمورتاش (مورخ بیست و چهارم آذر ۱۳۰۷) در شفاعت یکی از بستگان خویش با جمله «حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اجل اشرفه آقای وزیر دربار پهلوی دامت شوکت» آغاز می‌شود و با عنوان «بنده فدوی سید احمد کسروی» پایان می‌یابد.^{۲۰} متقابلاً تیمورتاش نیز از کسروی حمایت می‌کرد.^{۲۱}

پرداختند^{۲۲} در جریان سرکوب خزعل توسط سردار سپه (که عملاً راه را بر دستیابی رضاخان به سلطنت گشود) کسروی رئیس عدلیه خوزستان بود و در جشن پیروزی قشون پهلوی به ایراد نطق پرداخت و در آن از رضاخان با عنوان «بازوی نیرومندی» یاد کرد که «خدای ایران برای سرکوبی گردنکشان این مملکت و نجات رعایا آماده گردانیده است» و افزود که «باید... همه‌ساله در این روزها به شادی و جشن بپردازیم و فاتح آن سردار با عظمت ایران را که امروز خود شخصاً به خوزستان آمده، از درون جان و بن دندان دعا گفته و ثنا خوانیم»^{۲۳}

کسروی، در پیش‌گفتار تاریخ مشروطه ایران (چاپ فعلی) اصولاً فلسفه نگارش تاریخ را زمینه‌سازی برای روشن شدن ارج خدمات رژیم پهلوی دانسته و با اشاره به دوران قاجار می‌نویسد: «دسته‌های انبوهی آن زمانهای تیره گذشته را از یاد برده‌اند و از آسایشی که امروز می‌دارند، خشنود نمی‌نمایند، و یک چیزی در باید که همیشه روزگار در هم و تیره گذشته را از پیش چشم اینان هویدا گرداند»^{۲۴} این سخن و نیز سخن پیشین را

کسروی سپس با انکار واقعیت قتل مدرس، تیره مختاری را از دادگاه خواستار می‌شود. این شراب‌پاشیها از کسی چون کسروی درباره شهید مدرس، آن‌هم در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ و اظهار نفرت شدید ملت ایران از دیکتاتور، در حالی بود که شخصیت‌هایی چون دکتر مصدق و حتی تقی‌زاده، مدرس را مظهر آزادی و ستیز با استبداد استبداد می‌شماردند؛ چنانکه تقی‌زاده می‌گفت: «نظیر مدرس در تمام طول تاریخ، کمتر پیدا می‌شود».^{۱۷}

اتهامات کسروی علیه شهید مدرس

جداز اظهارات شخصیت‌های ملی و دینی فوق در ستایش مدرس، باید خاطر نشان سازیم که کسروی در اظهارات یادشده بر ضد مدرس، مع‌الاسف از سر ناآگاهی یا به‌عمد، بی‌انصافی و مغلطه کرده است. در قضیه مهاجرت جمعی از ملیون ایرانی در جنگ جهانی اول به عثمانی، بر اهل نظر پوشیده نیست که شکست قشون عثمانی از انگلیس در اواخر جنگ بود که باعث عقب‌نشینی ارتش ترک (و به‌تبع آن، عقب‌نشینی سران مهاجرین) به سوی اسلامبول گردید و مدرس نقشی در این امر نداشت، بلکه خود وی نیز از کسانی بود که ناگزیر از هجرت به ترکیه شد.^{۱۸} مدرس در پایتخت عثمانی نیز بی‌کار ننشست و با منش و روش والای خویش، مایه تحصیل بسی آبروها برای ایران و ایرانی گردید. او در گفت‌وگوهایی با خلیفه و صدراعظم عثمانی، صراحتاً استقلال و تمامیت ارضی ایران دفاع کرد و این سخن وی به اولیای دولت عثمانی، مشهور است که: «اگر کسی به مرزهای ایران تجاوز کند از ملیت و آیینش نمی‌پرسیم، بلکه نخست او را (پس از احتیاط) می‌کشیم، سپس بررسی می‌کنیم اگر ختنه کرده بود (یعنی مسلمان بود)، به آیین مسلمانی کفن و دفن می‌کنیم و الا نه!»^{۱۹}

در مورد روابط مدرس و خزعل نیز تحقیقات محققان، نشان می‌دهد که اولاً حمایت مدرس از خزعل، حمایتی مشروط و مبتنی بر «توبه» او از اعمال سوء گذشته و رعایت حقوق و مصالح ملت بوده است.^{۲۰} نتیجتاً قرار بود خزعل و دیگر سران عشایر منطقه، راه را بر بازگشت سلطان «قانونی» ایران، یعنی احمدشاه (که با زور و نیرنگ رضاخان از کشور خارج شده بود)، بگشایند و رجال قانون‌خواه و دموکرات وقت (نظیر مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، مستوفی و...) نیز همگی با این امر موافق بودند. با آمدن احمدشاه طبعاً جایی برای تجزیه خوزستان و این‌گونه امور وجود نداشت و در صورت بروز وقایعی جز این، با آن شدیداً مقلبه می‌شد. در واقع قرار بود از سنگ خزعل و عشایر غرب ایران، برای شکستن دیکتاتوری مهبیی استفاده شود که با کودتای انگلیسی حوت ۱۲۹۹ سربرداشته و جا را برای آزادی و عدالت و قانون تنگ کرده بود و با سرکوبی رضاخان و حذف همیشه وی از سطرینج سیاست، فصلی که با کودتای بیگانگان و بیگانه‌پرستان در تاریخ کشورمان باز شده بود، بسته شده و جریان امور به وضع طبیعی و قانونی خود باز گردد.

توضیح بیشتر آنکه، شیخ خزعل سالهای طولانی در خوزستان، با اتکا به حمایت انگلیسیها، بر مردم آن دیار حکومت رانده و پرونده‌ای سرشار از بیداد داشت. انگلیسیها در دیگر نقاط کشور نیز از امثال خزعل بسیار داشتند و به دست آنان و با حمایت از ایشان، اهداف خود را پیش

می‌بردند. اما، با طراحی کودتای ۱۲۹۹ در وزارت جنگ (چرجیل) و حکومت هند بریتانیا، و همیاری شرکت نفت استعماری جنوب با آنها، کشتیبان را سیاستی دیگر آمد و استراتژی «تمرکز قدرت سیاسی و نظامی» در پایتخت به دست یک مرد مقتدر و آهنین (ولی مطیع لندن و پایبند به تعهدات خویش در برابر آن)، به سیاست روز انگلیسیها در ایران تبدیل شد و طبعاً سرنوشته آن دسته از کارگزاران بومی انگلستان که در بستر خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی رشد کرده و با بالیده بودند، به‌شدت در تیرگی و ابهام رفت. در واقع از همان زمانی که سیدضیاء، در صبحدم کودتا، اشراف و اعیان را به زندان افکند، اجرای سیاست «تمرکز قدرت» (و سرکوب قدرتهای پراکنده محلی و منطقه‌ای) آغاز گردیده بود.

البته انگلستان، برای حفظ اعتبار خویش در خاورمیانه و ایران - راضی به خفت و پزیشانی آشکار دوستان و نوکران سنتی خویش نبود و به‌ویژه وزارت خارجه که نشانه‌های اعطایی‌اش سالیان دراز بر سینه این افراد می‌درخشید، برخورد رزنده با وابستگان خویش را بر نمی‌تافت. اما اقتضای سیاست جدید، آن بود که رضاخان، یک‌تنه، تعهدات این‌گونه افراد را (در سرکوب جنبشهای ضداستعماری و ایجاد امنیت سیاه در کشور و پاسداری از منافع بیگانگان) بر عهده گیرد و متقابلاً قدرت مطلقه را فراچنگ آورده و مدعیان را (چه مستقل و چه وابسته) بر سر جای خود بنشانند. به نوشته عبدالله مستوفی: «در این روزها روح سیاست انگلستان در ایران، تشکیل حکومت مقتدری بوده است که از نفوذ بلشویسم به هندوستان و بین‌النهرین جلوگیری به عمل آورد. در این صورت، خزعل و صدنا مثل او را هم، فدای این سیاست می‌کرده است.»^{۲۱} یحیی دولت‌آبادی نیز می‌نویسد: «با این سیاست... دیگر» شخصی چون خزعل «آلت کندشده بی‌صرفی است که باید دور بیفتد»^{۲۲} در واقع حرمسرای لندن در ایران، یک سوگلی بیشتر نمی‌خواست و سایرین باید میدان را برای حریف خالی می‌کردند. بنابراین، در ماجرای درگیری خزعل و رضاخان، و نقش ظریف مدرس در این برهه،^{۲۳} نباید سطحی‌نگرانه اسیر تبلیغات و نمایشهای مزورانه رضاخان گردید و از واقعیت قضیه، و ابعاد پنهان آن، غافل ماند.

لورن، سفیر انگلیس در ایران، که در دعوی خزعل و رضاخان، با تردیدها و تعللهایی، نهایتاً طرف رضاخان را گرفت، در نامه به کورن (چهارم سپتامبر ۱۹۲۲/ شهریور ۱۳۰۱) به حمایت از سیاست تثبیت قدرت حکومت مرکزی رضاخان برخاسته و نوشت: «باید به خاطر داشت که تهران معیار نهایی روابط ما با ایران است و این که یکپارچگی شاهنشاهی ایران به‌طور کلی در درازمدت برای منافع بریتانیا بسیار حیاتی‌تر از سلطه محلی یکی از تحت‌الحمایگان خاص ما است.»^{۲۴} وزارت خارجه لندن نیز که نخست در قربانی کردن خزعل پیش پای رضاخان تردید داشت، تدریجاً به سیاست تمرکز (مبنی بر استقرار قدرت مطلقه و واحد رضاخان در کشور) روی آورد.^{۲۵} نخست‌وزیر انگلیس، مکدونالد، در تلگراف به خزعل - که سواد آن را به رضاخان دادند - حتی خزعل را تهدید کرد که اگر «کاملاً تسلیم و مطیع» رضاخان نشود، «هیچ قسم همراهی و کمک» به وی نخواهد شد.^{۲۶} ویکتور ماله، مسئول دایره ایران در وزارت خارجه لندن، از حلیان سیاست تمرکز قدرت رضاخان بود و اصرار می‌کرد

که سیاستهای وی به‌طور کلی با منافع بریتانیا هماهنگی دارد. ماله کمی‌پس از آنکه رضاخان نخست‌وزیر شد، اظهار داشت: منافع اساسی ما در ایران، مستلزم استقرار دولت مرکزی با ثبات و قدرتمندی است که بتواند در برابر نفوذ روسیه و گسترش تبلیغات کمونیستی مقاومت کند، نظم را در راههای تجاری، در مناطق نفتی و در ایالات واقع در مرزهای بلوچستان و افغانستان برقرار دارد و از فعالیتهای ضدانگلیسی مالاها و مطبوعات جلوگیری کند. به نظر می‌رسد که مساعی رضاخان هم در جهت نیل به چنین وضعیتی است.^{۲۸}

خزعل از تحولی که پس از کودتا در آفاق کشور رخ نمود - و خصوصاً پس از تلخ‌گوشتهایی که کمپانی نفت جنوب پس از کودتا نسبت به وی در پیش گرفت -^{۲۹} تغییر جهت طوفان را دریافت و چون اساس موجودیت خویش را در خطر می‌دید، همونما با ملیون آزادخواه و ضداستعمار به دنده مخالفت با رضاخان افتاد و اندک‌اندک آتش این مخالفت بالا گرفت. مدرس نیز که در آن برهه حساس و طوفانزا، بزرگترین خطر برای استقلال و آزادی ایران را در رشد بی‌رویه دیکتاتوری رضاخان می‌دید، برای دفع این شر آکبر، کوشید در کنار استفاده از دیگر نیروها و ابزار موجود (مجلس، دربار، جراید آزادخواه و مبارز، روحانیت نگران و حساس نسبت به آینده اسلام و کشور و...)، از عشایر جنوب و غرب - از جمله شیخ خزعل - بهره گیرد و البته همکاری با خزعل را به اصلاح رویه سابق از سوی او و جبران خطاهای گذشته منوط کرد.

درست است که خزعل در پرونده خود نقاط سیاه بسیاری (از تباطؤ با بیگانه و بیداد بر مردم) داشت، اما چنانکه گفتیم، اولاً پرونده رضاخان نیز چون خزعل - بلکه بسیار بیشتر از وی - آلوده به وابستگی و استبداد بود و تازه این اول کار بود و چنانچه آن دیکتاتور سفاک می‌توانست باقی مدعیان راز سر راه بردارد، معلوم نبود که می‌خواهد کار ظلم و بیداد را به کجا کشاند، ثانیاً جناحی که اینک حرف اول را در دیپلماسی لندن می‌زد، دست حمایت خویش را از سر خزعل برگرفته و حتی به وی جنگ و دندان نشان می‌داد و متقابلاً دست رضاخان را به گرمی می‌فشرده و با او بده‌بستان به راه انداخته بود.

در چنین شرایطی، مدرس می‌کوشید به سنگ خزعل، و با استفاده از اصطکاک که بین او و دشمنان بزرگ ایران اسلامی (کابینه انگلیس، کمپانی استعماری نفت جنوب، و دیکتاتور برکشیده لندن: رضاخان) پیش آمده بود، حریف لندن را مات سازد و کسروی (به عنوان رئیس عدلیه خوزستان) به ایراد نطق می‌پردازد و از برکشیده آبرونساید (رضاخان) به عنوان «بازوی نیرومندی» یاد می‌کرد که «خدای ایران برای سرکوبی گردنکشان این مملکت و نجات رعایا آماده گردانیده است» و توصیه می‌کرد در سالگرد پیروزی رضاخان بر خزعل، هرساله «به شادی و جشن» بپردازند «و فاتح آن، سردار باعظمت ایران را که امروز خود شخصاً به خوزستان آمده، از درون جان و بن دندان دعا گفته و ثنا گویند»^{۳۰}

کسروی می‌خواهد چنین اتفاقاً کند که مخالفت مدرس با رضاخان (در زمان کشمکش میان وی با خزعل) به زیان استقلال و تمامیت ارضی ایران بوده است. اتفاقاً گزارش

عین السلطنه یکی از رجال مطلع و بصیر آن زمان، حاکی است که مدرس در هنگامه چالش رضاخان با خزعل، پروای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران را داشته است. وی در یادداشتهای خود، در بخش مربوط به سهشنبه بیستم ربیع الثانی ۱۳۴۳ق/ بیست و ششم عقرب (آبان) ۱۳۰۳ش، با ذکر انتشار خبر رویتر در دوشنبه نوزدهم ربیع الثانی/ بیست و پنجم عقرب مبنی بر اینکه «سردار سپه با سفیر انگلیس در بوشهر برای صلح [با] خزعل حاضر می شوند»، به نگرانی و کلاهی مجلس و بعضی از مردم اشاره می کند که مبدا سازش رضاخان (با واسطت سر پرسی لورین) با خزعل، شناسایی استقلال خزعل و تجزیه خوزستان از خاک ایران را به دنبال داشته باشد. عین السلطنه سپس از تکاپوی مدرس و همفکران وی در مجلس برای ختنی سازی توطئه های استعمار در آن ماجرا یاد کرده و با اشاره به خبر نگران کننده رویتر (و نگرانی ملیون از خطر تجزیه خوزستان از ایران در اثر سازش میان رضاخان و لندن) می نویسد: «مدرس با سیزده نفر حزب اقلیت و چند نفر دیگر، درخواست مجلس سری کردند. مدرس خیلی حرف زده کودتا خیلی شده چه در اروپا چه در ایران. اما مال ایران این دفعه مال خودش نبود که من می ترسیدم من به ریاست وزرای سردار سپه قائل نبودم. چند مرتبه که به خیال افتاد، به تدابیر، به التماس، به زور مانع شدم. این بار با من همراه نشدند و کار بدین جا رسیده همه در مانده ایم. اینجا حیات و مامت مملکت است. همه همراه بشوید. [سید محمد] تدین، شما؛ سلیمان میرزا، شما؛ نصرت الدوله شما. این بود موافقت حاصل شد. وزرا را احضار کردند. کفیل ریاست وزرا، ذکاءالملک است... گفتند: ناخوشیم. جواب دادند: با حال نقاته و مرض تشریف بیاورید. بالاخره آمدند. یکی سرفه می کرد، دیگری عطسه جواب دادند ما هیچ خبر نداریم. جز آنکه سردار سپه وقت رفتن گفت: یامن آنجادفن می شوم یا خزعل آقای [محمد] نجات خبر رویتر را قرائت کرد. ذکاءالملک گفت: نه تصدیق می کنم نه تکذیب. گفتند بروید تلگراف کنید و حقیقت را جویا شوید. سردار سپه نباید بوشهر برود. دوشنبه غروب، حکومت نظامی، تلگرافی از سردار سپه طبع و منتشر کرد که در حقیقت جواب و کلا بود: ... من صلاح مملکت را از دست نمی دهم... ستونهای فشنون همه جا مشغول تعرض [به قوای خزعل] است...»^{۳۰} باز گردیم به موضوع محاکمه مختاری و دفاع کسروی از وی.

حمایت شاه از سرپاس مختاری (به روایت دکتر عبده)

دکتر جلال عبده، وکیل برجسته مجلس چهاردهم و دادستان دیوان کیفر در دادگاه مختاری، می نویسد: «مرحوم شهید سید حسن مدرس، که یکی از مجتهدان طراز اول بوده و چندی به عنوان نماینده مجلس شورای ملی نقش خود را ایفا نمود، جز صراحت لهجه و طرفداری از مصالح کشور و اسلام، راه دیگری را نپیموده گناهی جز مخالفت با رژیم دیکتاتوری، به ویژه در موقع تغییر سلطنت و پس از آن هنگامی که رضاخان به سلطنت رسید، نداشته است. اوضاع و احوال و شهادت اشخاص بی طرف، مؤید شهادت سید محترم می باشد. آن مرحوم همواره هواخواه اجرای قانون اساسی وقت ۱۳۲۵ قمری بوده و با سعه صدر و توجه به

مقتضیات، بدون هیچ گونه تعصب و وظایف خود را، خواه به عنوان مجتهد طراز اول و یاب به عنوان نمایندگی مجلس، انجام می داده است. به رغم تمام قرائن و شواهدی که دال بر قتل مرحوم مدرس بنا به دستور مختاری می باشد، وی از قتل آن مرحوم اظهار بی اطلاعی می کرد و حال آنکه گذشته از جهاتی که به ذکر آن مبادرت شد، مقارن شهادت آن مرحوم موضوع در افواه شایع بود و چطور ممکن است رئیس کل شهربانی مقتدری مانند مختاری از قتل متهمی سرشناس که در تبعید است، بی اطلاع باشد؛ آن هم با دم خروس (ناماهی که شخصا به یاور جهانسوزی نگاشته است) و شواهد دیگر؟!»^{۳۱}

عبده ماجرای محاکمه مختاری و کارشکنی های دربار پهلوی برای جلوگیری از مجازات قانونی او و همدستانش را به تفصیل شرح داده است. به نوشته وی: «پس از سوم شهریور، تعدادی از کسانی که خود یا بستگان آنان از رژیم گذشته صدمه دیده بودند، به دادسرای دیوان کیفر شکایت کردند. قتلهایی که به دست مأمورین شهربانی در زندانها یا تبعیدگاهها صورت گرفته بود نیز مطرح گردید. قتل مرحوم مدرس در شهر کاشمر، سردار اسعد، فرخی، نصرت الدوله فیروز، دیبا رئیس حسابداری دربار، تیمورتاش وزیر دربار، خزعل، و زجرکش کردن فرخی روزنامه نگار معروف، مطرح گردید. توقیفهای غیرقانونی و شکنجه و آزارهایی که در زندان به عمل می آمد، نیز از جمله اموری بود که مورد رسیدگی قرار گرفت در تعقیب این شکایات، به سمت دادستان دیوان کیفر احساس وظیفه می کردم. البته دست زدن به چنین اقدامی خالی از اشکال به نظر نمی رسید؛ زیرا در گرونی بعد از سوم شهریور ناشی از انقلاب نبود که بتوان دادگاه انقلابی تشکیل داد؛ دادگاهی که طبعاً همراه با اختیارات بیشتری می توانست باشد تا کلیه کسانی که دست خود را به خون دیگران آلوده کرده بودند و یا به ترتیب دیگری به ایذا و آزار مردم پرداخته بودند مورد تعقیب و مجازات قرار گیرند، و این را باید بیفزاییم که شاه وقت با هیچ اقدامی که خاطرات دوران اختناق پدرش را به یاد آورد موافق نبود... تحقیقات قضایی که توسط بازرسان دادگستری صورت گرفت [به توقیف تعدادی از رؤسای شهربانی، از جمله عرب شاهلی رئیس آگاهی، جوانشیر رئیس اداره سیاسی، مقدادی رئیس کار آگاهی، سرهنگ راسخ و سرهنگ نیرومند رؤسای زندان، سرهنگ نوایی رئیس شهربانی خراسان و عده ای از مأمورین جز، مانند فرشچی، عقیلی پور و عباس بختیاری و همچنین سرهنگ وقار، یاور جهانسوزی، محمود مستوفیان، حبیب خلج (قاتلان مرحوم مدرس) و تعداد دیگر از کارمندان شهربانی منجر گردید. تحقیقات نشان می داد که قتلهایی که ارتکاب شده قسمتی به دستور سرلشکر آیرم و قسمت مهم آن به دستور رکن الدین مختاری صورت گرفته است و در مورد تعدادی از قتلهایی که در زندان ارتکاب شده پزشک احمدی معروف، عامل اصلی جنایت بوده است... در دیوان جنایی، پزشک احمدی محکوم به اعدام گردید. مختاری و سرهنگ راسخ، هر یک محکوم به حبسهای طولی المدت و نیرومند به حبس دائم محکوم گردید. که قسمتی از آن مورد عفو شاه قرار گرفت. این را هم باید اضافه کنم که دادستان دیوان کیفر برای مختاری تقاضای حداکثر مجازات که قانون پیش بینی کرده

بود، یعنی حبس ابد با اعمال شاقه، را نمود (در آن موقع مجازات معاون جرم قتل نمی توانست بیش از این باشد) ولی دیوان جنایی مجازات ده سال زندان را در مورد مختاری کافی دانست. این را هم باید اضافه کنم که دربار از اقدام به اعمال نفوذ فروگذار نمی کرد. خوشبختانه دادستان دیوان کیفر و بازپرسان متصدی امر به هیچ وجه تحت تاثیر قرار نمی گرفتند؛ کمابینه وقتی در ماه مرداد و شهریور ۱۳۲۱ محاکمه مختاری و تعدادی از مأمورین شهربانی در جریان بود، پس از تقدیم کیفرخواست و بیان دعوی که مدت دوروز به طول انجامید و کلاهی مدافع به دفاع پرداختند و طبق آیین دادرسی کیفری و سنت مسلم دادستان باید به پاسخگویی و کلاهی مدافع بپردازد... قبل از اینکه به جوابگویی به بیانات و کلاهی مدافع بپردازم، بهاءالملک فرارگلو، وزیر دادگستری وقت، مرا خواست و اظهار کرد که شاه نظر دارد که تبلیغات بیشتر در مورد این محاکمه نشود و سر و صدایی بی جهت راه نیفتد. دیگر ضرورت ندارد که به جوابگویی مدافعان و کلا بپردازم... [که نپذیرفتم و تهدید کردم که در صورت «اصرار» وی به این کار] از دادستانی دیوان کیفر استعفا خواهم داد... [و او هم] به سکوت اکتفا کرد... این محاکمه که در سالن سابق وزارت امور خارجه در پشت کاخ گلستان صورت گرفت، تماشاچیان فراوانی را به خود جلب نمود و بیش از یک ماه به طول انجامید و کلاهی مبرزی که به عنوان وکیل مدعی خصوصی یا متهم در آن شرکت داشتند و در حقیقت، این محاکمه محله رژیم دیکتاتوری رضاشاه تلقی می شد.»^{۳۲}

جنایات و مظالم سرپاس مختاری

عبده سپس به نقل چند داستانی می پردازد که نشان می دهد «مختاری در جهت اجرای نیت واقعی یا فرضی دیکتاتور از دست زدن به هر جنایتی خودداری نداشت و گاهی به استقبال نیت فرضی شاه سلب می رفت». اظهارات عبده، پاسخی قاطع به دفاعیات کسروی از مختاری است و مغالطات کسروی مبنی بر انکار قتل مدرس و اثبات بی تقصیری رئیس نظمی رضاخانی را نقش بر آب می سازد: «جهانسوزی که دانشجوی مدرسه نظام بود، به اتهام کمونیسم و در عین حال فاشیسم تحت تعقیب قرار می گیرد و در دادگاه نظمی به اعدام محکوم می شود و حکم در باره وی اجرا می گردد. در رابطه با محاکمه جهانسوزی، موضوعی که مرابسیار متأثر کرد این بود که به عنوان این که شاه دستور داده کلیه بستگان وی بازداشت شوند، بنا به دستور مختاری، دختر نه ساله لالی که از بستگان جهانسوزی بوده و در اهواز می زیسته، تحت بازداشت قرار می گیرد. این دختر تا آنجایی که به خاطر دارم، تا سوم شهریور ۱۳۲۰ در بازداشت به سر می برده است و بعد آزاد شده است. توقیف دختر نه ساله لال را به عنوان شرکت در توطئه بر علیه شاه، چگونه می توان توجیه نمود؟ مع الوصف رکن الدین مختاری توقیف وی را به استناد دستور شاه که کلیه بستگان باید دستگیر شوند، توجیه می نمود. این جریان در یکی از پرونده های مطرح در دیوان کیفر منعکس بود. کیفیت ازین بردن فرخی، شاعر آزاده ایران، به این ترتیب بود که به بازداشتگاه موقت منتقل می شود و روی پنجره اتاق وی را دیوار می کشند و بعد پزشک احمدی به عیادت وی می رود

و به حیات وی پایان می‌دهد. این عمل به دستور مختاری انجام می‌پذیرد و این حاکی از بی‌رحمی و فسقوت مردی است که در رأس نیروی انتظامی کشور قرار داشت.

چندی پیش به آقای نصرت‌الله خازنی، منشی دکتر مصدق، که وقتی ریاست بانک کشاورزی را داشت، برخورد می‌می‌گفت: از طرف لشکر دوم در گارد کاخ ماموریت داشته‌است. در مدخل کاخ در چهارراه محل تقاطع خیابان سپه و خیابان پهلوی سابق، تعدادی از کارمندان تخریبی ارتش مشغول تعمیراتی بودند. یکی از اعضای تخریبی که مبتلا به بیماری روانی بوده و از تیمارستان فرار می‌کند، به سر چهارراه که می‌رسد، با ارائه کارت خود که در آن هویت وی عضویت تخریبی ذکر شده بود، وارد کاخ می‌شود. قبل از اینکه از کنار دفتر افسر کشیک بگذرد، درجه‌داری نسبت به بیمار روانی سوء ظن پیدا می‌کند. وی را نزد افسر کشیک می‌برد. افسر کشیک که از فرار بیمار روانی مسبوق می‌شود، جریان را در دفتر موقوف شرح می‌دهد و بیمار روانی را تحت‌الحفظ به بیمارستان برمی‌گرداند. روز بعد محمود جم که وزیر دربار وقت بوده، شخصاً نزد خازنی، افسر کشیک، می‌آید و جریان امر را سوال می‌کند. خازنی موقوف را شرح می‌دهد و می‌گوید: در دفتر موقوف عیناً درج شده‌است، جم دفتر را می‌خواهد و همراه خود می‌برد و روز بعد دفتر را بر می‌گرداند. معلوم می‌شود که مختاری گزارش به شاه داده بود که افسر گارد در جریان دخول بیمار روانی مسامحه نموده‌است. شاه پس از مطالعه دفتر موقوف که جم نزد وی برده بود، زیر آن خطاب به جم می‌نویسد: «به مختاری بنویسید بی‌جهت برای مردم پابوش نسازد. ببینید چه عزایی بوده که مرده‌شور هم در این مورد به گریه افتاده‌است. منظور این است که خونخواری دیکتاتور نسبت به کسانی که مخالف خود تشخیص می‌داد به جای خود، ولی خوش‌رقصی امثال مختاری هم در تشدید اختناق مؤثر بوده‌است»^{۳۴}

دکتر عبده در ادامه بر پایه «تحقیقات دادسرای دیوان کیفر»، به «شرح شهادت مدرس» پرداخته و نقش مختاری را به‌طور مستند در انجام آن جنایت فلش می‌سازد: «در تحقیقاتی که از پاسپار نوایی، رئیس اسبق شهرداری خراسان، به مناسبت اتهامات دیگری به عمل می‌آمد، وی اظهار نمود: پس از وقایع مشهد [کشتار فجیع مردم در سال ۱۳۱۴ در مسجد گوهرشاد] گزارش می‌دهد که: بودن سیدحسن مدرس در خوف، که از سال ۱۳۰۷ تحت‌نظر شهرداری و لشکر شرق در تبعید به سر می‌برده خطرناک است. زیرا بیم آن می‌رود که سید را در این منطقه که اغلب در معرض تاخت و تاز اشرا است، بربایند. به‌ویژه آنکه ساخلوبی مرکب از بیست سرباز و یک گروهبان و یک استوار و یک مسئول مراقب زندان که در خوف مراقب سید بودند، برداشته شده بود. دستور می‌رسد وی را به کاشمر اعزام نمایند. نوایی در جریان بازپرسی خود گفته بود: دوبار، مختاری دستور داد که مدرس را به قتل برساند ولی [وی] حاضر به ارتکاب این قتل نبود. از این رو به تهران احضار شد و سرهنگ وقار به جایش تعیین گردید. سپس سرپاس مختاری نامه‌ای به یاور جهانسوزی، رئیس پلیس مشهد، می‌نویسد. نامه‌ای که در پاکت سر بسته و لاک و مهر شده نهاده شده بود و طی آن دستور قتل مرحوم مدرس را می‌دهد. سرهنگ وقار از

محتوی نامه اظهار بی‌اطلاعی می‌کند ولی به اتهام معاونت در قتل، تقاضای مجازات وی از دیوان کیفر نیز می‌گردد. از قرار اظهار سرهنگ وقار، نامه به عنوان یاور جهانسوزی بوده [است] جهانسوزی پس از بازکردن پاکت آن را می‌خواند و پاره می‌کند و در آتش بخاری می‌اندازد و می‌گوید: برای اجرای ماموریتی یا حبیب خلیج باید به اطراف خراسان بروم. وی مستقیماً به کاشمر رهسپار می‌شود و چون نایب اقتدار، رئیس شهرداری کاشمر، حاضر برای دست‌زدن به قتل مدرس نمی‌گردد، وی را به مشهد اعزام می‌کند و غلامرضا نخعی مامور حفاظت خانه مسکونی مدرس را به خارج کاشمر می‌فرستد و آن مرحوم را تحویل محمود مستوفیان، که به کفالت شهرداری انتخاب شده بود، می‌دهد. مستوفیان به فکر تهیه مقدمات ارتکاب این جنایت فجیع می‌افتد و در تاریخ ۱۳۱۶/۹/۷۶ مقدمتاً گزارش خلاف واقعی تهیه می‌کند، مبنی بر اینکه مدرس مریض است و بعد از چند روز گزارش می‌دهد که مرض وی شدت پیدا کرده در صورتی که در گزارش اقتدار، رئیس شهرداری قبلی کاشمر، هیچ اشاره‌ای به کسالت آن مرحوم نشده بود.

جهانسوزی در یکی از شبهای ماه آخر پاییز سال ۱۳۱۶، پاسپاری را که مراقب مرحوم مدرس بوده، به بهانه‌ای از خانه مسکونی آن مرحوم به خارج شهر می‌فرستد و از هر جهت موجبات ارتکاب جنایت را فراهم می‌کند. امارات و شواهد نشان می‌دهد که محمود مستوفیان و حبیب خلیج، شال سید را دور گردن وی می‌پیچند و او را با فسقوت کم‌نظیری در روز بیست و یکم ماه رمضان که سید روزه داشته خفه می‌کنند و بعداً گزارش می‌دهند که به مرگ طبیعی در گذشته‌است. مرحوم شهید سیدحسن مدرس که یکی از مجتهدان طراز اول بوده و چندی به عنوان نماینده مجلس شورای ملی نقش خود را ایفا نمود، جز صراحت لهجه و طرفداری از مصالح کشور و اسلام راه دیگری را نپیموده گناهی جز مخالفت با رژیم دیکتاتوری، به‌ویژه در موقع تغییر سلطنت و پس از آن هنگامی که رضخان به سلطنت رسید، نداشته‌است. اوضاع و احوال و شهادت اشخاص بی‌طرف، مؤید شهادت سید محترم می‌باشد. آن مرحوم همواره هواخواه اجرای قانون اساسی وقت ۱۳۲۵ قمری بوده و با سعه صدر و توجه به مقتضیات، بدون هیچگونه تعصب و وظایف خود را، خواه به عنوان مجتهد طراز اول و یا به عنوان نمایندگی مجلس انجام می‌داده‌است. به رغم تمام قرائن و شواهدی که دال بر قتل مرحوم مدرس بنا به دستور مختاری می‌باشد، وی از قتل آن مرحوم اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد و حال آنکه گذشته از جهاتی که به ذکر آن مبادرت شد، مقارن شهادت آن مرحوم موضوع در افواه شایع بود و چطور ممکن است رئیس کل شهرداری مقتدری مانند مختاری از قتل متهمی سرشناس که در تبعید است بی‌اطلاع باشد، آن هم بادم خروس (نامه‌ای که شخصاً به یاور جهانسوزی نگاشته‌است) و شواهد دیگر؟!!

دیوان کیفر ضمن رسیدگی به جرائم مختاری و اعوان و انصارش به ریاست موسوی‌زاده، دلایل اقامه‌شده در کیفرخواست دادستان را در مورد قتل مدرس کافی ندانسته و به قرار اظهار یکی از کسانی که در آن موقع دست‌اندرکار بوده، در اثر اعمال نفوذ شاه سلیق، دادگاه دیوان کیفر متهمان به قتل مدرس را تبرئه می‌کند. نگارنده به عنوان دادستان از

کسروی، در پیش‌گفتار تاریخ مشروطه ایران (چاپ فعلی) اصولاً فلسفه نگارش تاریخ را زمینه‌سازی برای روشن شدن ارج خدمات رژیم پهلوی دانسته و با اشاره به دوران قاجار می‌نویسد: «دسته‌های انبوهی آن زمانهای تیره گذشته را از یاد برده‌اند و از آسایشی که امروز می‌دارند، خشنود نمی‌نمایند، و یک چیزی در باید که همیشه روزگار در هم و تیره گذشته را از پیش چشم اینان هویدا گرداند.»

کسروی، خود تصریح دارد که از سوی دولت رضاخان، «ژاندارمی در پشت سر» وی می‌ایستاد و از او در برابر مردم، محافظت می‌کرد

نگارش تاریخ مشروطه توسط کسروی نیز همچون آثاری که به دین و مذهب ایرانیان پرداخته، از سیاست کلی وی در همسویی با اهداف ضد اسلامی رژیم پهلوی، جدا نیست و این مطلب را می‌توان با مروری بر مندرجات تاریخ مشروطه وی به روشنی دریافت

این حکم تقاضای فرجام می‌نماید. حکم در دیوان عالی کشور نقض می‌شود و به شعبه دوم دیوان مزبور تحت ریاست برزین ارجاع می‌گردد و در دادگاه اخیر متهمان محکوم به حبسهای طولی‌المدت می‌گردند. این نکته ناگفته نماند که اقتداری هم که در ماموریت ریاست شهربانی کاشمر از قتل مدرس استنکاف کرده بود، به شهربانی همدان منتقل می‌شود و در آنجا به‌طور مرموزی فوت می‌کند. گفته می‌شود که وی را مسموم کردند تا از قتل مدرس سخنی به میان نیآورد و این جنایت فجیع فاش نشود.^{۲۵}

دکتر عبده با اقدام شجاعانه‌ای که در هیات «دادستان» دادگاه مختاری و همدستان وی انجام داد، مخالفت دربار را برانگیخت و طیف وابستگان دیکتاتوری بیست‌ساله (و احياناً افراد بی‌اطلاع از جزئیات ماجرا) حرف و حدیثهایی

پیدا است خدمت کسروی در حمایت از مختاری - که با سیاست دربار همسو بود - از دیدگاه شاه جوان مخفی نبوده و اظهارات مطلعان نشان می‌دهد اساساً این کار با هماهنگی دربار پهلوی صورت گرفته است. نورالدین چهاردهمی با اشاره به «تمجید و توصیف» مستمر کسروی از رضاخان در جو رضاخان سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، می‌نویسد: «در سال ۱۳۲۳، شاه مخلوع، کسروی را به دربار احضار نمود، و از وی تمجید و قدردانی بسیار نمود و به کسروی گفت: چیزی از من مطالبه کنید. کسروی پشتیبانی شاه مخلوع را در حمایت از خود و گسترش مرامش خواستار شد. و شاه مخلوع به کسروی قول داد که در انشاعه مرامش بدون تظاهر حمایت نماید.»^{۲۸} نیز «کسروی در وقایع شهریور بیست برخلاف تمامی نشریه‌های آن زمان، عکس رضاخان را در [روزنامه] پرچم گراور نموده و از رضاخان تمجید بسیار کرد.

آن اشاره دارد. به برخی از تصریحات او در مجله پیمان اشاره می‌کنیم: «اردیبهشت ۱۳۱۵، ش. کسانی قدر این زمان را نمی‌شناسند. لیکن ما نیک می‌دانیم که شرق را زمان بسیار نیکی فرا رسیده این جنبشهایی که امروزه پدید آمده و دستهای نیرومندی شرق را تکان می‌دهد، همه اینها خواست خداست. ما چنین روزی را چشم به راه بودیم و اینک بدان رسیدهایم.»^{۴۰}

«شهریور ۱۳۱۸، ش. تا ساختمانهای کهن هزار سال پیش که در عقاید مردم مخصوصاً شرقیها وجود دارد، خراب نشود، به جای آن شالوده تازه و عقلا نه نمی‌توان ریخت.»^{۴۱}

«برخی از آن بیماریها را که یکسره از پربشانی کار دین پدید آمده و نتیجه آلودگی کیشها است یاد می‌نماییم و... این... خود چیزهایی است که ما امروز می‌دانیم و می‌توانیم نوشت.»^{۴۲}

در کتاب «بخوانند و داوری کنند»، کسروی از شعائر شیعه به‌ویژه روضه‌خوانی، با لحنی هتاکانه و کینه‌توزانه شدیداً انتقاد می‌کند^{۴۳} و با اشاره به حملات سخت رضاخان به شعائر اسلامی، مدعی می‌شود که رضاشاه از نادانیها جلوگیری کرد.^{۴۴} حتی پس از سقوط رضاخان نیز کسروی صریحاً اقدامات وی نظیر تخته‌قاچو کردن ایلات و عشایر، مبارزه با نفوذ روحانیت، کشف حجاب و منع شعائر حسینی (ع) را «چند رشته کارهای سوده‌مند» شمرده و نوشت: «وزیرانی که پس از برافتادن رضاشاه به روی کار آمدند، بایستی اینها را نگاهدارند و کمیهای آنها را جبران کنند.»^{۴۵}

همچنین کسروی در مقاله «خرده‌گیری و پاسخ آن»، در تایید اقدامات رضاخان در سرکوب روحانیت می‌نویسد: «اما چنانکه نوشته‌ایم، از هر باره از شاه گذشته خوشنود نیستیم و از بی‌بروایی آن شاه به مشروطه و مجلس گله‌مندیم ولی باین حال نیک می‌دانیم که آن شاه علاقه به کشور داشت و می‌خواست یک سپاه نیرومندی پدید آورد و ایمنی را در سراسر کشور فرمائرو گرداند و روگیری زنان و نمایشهای بی‌خردانه محرم و مانند اینها را که دستاویزی به بدخواهان ایران داده [و] مایه سرزنش و شرمساری شده بود، از میان بردارد. برای فیروزی در این آرزوهای خود، ناچار بود که جلو ملایان را بگیرد و باید گفت حق با او بود.»^{۴۶}



را علیه وی منتشر ساختند، اما مردم ایران با رأی چشمگیر خود به او در انتخابات مجلس چهاردهم،^{۴۶} نشان دادند که دوغ و دوشاب، و سره و ناسره را به‌خوبی از یکدیگر تشخیص می‌دهند.

تعامل کسروی با شاه و مختاری

نورالدین چهاردهمی (که از نزدیک با کسروی معاشرت داشته) با اشاره به دفاع کسروی از مختاری در دادگاه می‌نویسد: کسروی بابت این عمل از مختاری «پولی نگرفت و پیغام داد هر وقت داشتید بپردازید. مختاری پس از آزادی از کسانی بود که در خفا حمایت از کسروی می‌کرد.»^{۴۷}

راز همسویی کسروی با دیکتاتور پهلوی

حمایت کسروی از رضاخان، چنانکه می‌بینیم، عمدتاً به علت اقداماتی بود که آن سلطان سفاک در جهت مبارزه با اسلام و روحانیت در پیش گرفته بود و این، حقیقتی است که کسروی خود در آثار گوناگونش (از جمله، مجله پیمان و نیز در کتابهای «شیعیگری» یا «بخوانند و داوری کنند») بارها به

شادروان جلال آل‌احمد در کتاب «خدمت و خیانت روشنفرکان» در ریشه‌یابی «کمخونی جریان روشنفکری در ایران» - که به گفته وی «میکروبهایی اصلیش در سوپ بی‌رمق دوره نظامی بیست‌ساله پیش از شهریور ۱۳۲۰ کشت شد»^{۴۷} - به سه جریان زردشتی‌بازی، فردوسی‌بازی و کسروی‌بازی اشاره می‌کند که هر سه هدفی واحد داشتند و آن این که «سر جوانان را یک جوهری گرم نگه‌دارند»^{۴۸} و از آنچه در کشور می‌گذرد، غافل سازند و ضمناً اسلام را بکوبند. جلال، به‌درستی آزادی عمل کسروی در زمان رضاخان را ناشی از همسویی او با سیاست استعماری و ضدمنه‌بی پهلوی می‌داند. به گفته او «اگر به خاطر کوبیدن مذهب یا به عنوان جانشین کردن چیزی به جای روشنفکری نبود، پیمان [مجله مشهور کسروی] هم می‌توانست مثل هر مجله و مطبوعه دیگری در توبره محرم‌علی‌خان [امام‌میرزا] سانسور جا بگیرد و فرصت نیافته باشد برای آن مذهب‌سازی قراضه.»^{۴۹} کسروی در زمانی که به اوج فعالیت خود رسیده بود که در سالهای پیش از ۱۳۲۰، حکومت وقت

نسبت به روحانیت بدجوری سخت می گرفت»^{۵۱}

احسان طبری نیز در تحلیل این همسویی، تحلیل جالبی دارد.^{۵۱} «رضاشاه که در دوران عروج خود، پس از عوام‌فریبیهای جمهوری خواهانه دست به تظاهرات مذهبی زد... روش خود را به تدریج دگرگون نمود و سیاست عقب‌زدن نفوذ روحانیت و بسیاری از آداب مذهبی را به سود تجدد و اروپاییگری دنبال کرد... این واکنش رضاشاه علیه آن مذهبی بود که نمی‌خواست تن به مرکزیت بدهد و برای خود حق خاصی در امور قانونگذاری و فرهنگی و اوقاف و اصولاً اداره مردم قائل بود. تمایل رضاشاه به تضعیف روحانیت شیعه، تنها از تمایلات خودش برای ازمیان برداشتن رقیب منشأ نمی‌گیرد. استعمارطلبان انگلیس نیز از زمان حوادث تنباکو و فتوای میرزا حسن شیرازی به‌عنوان مجتهد اعلم، در نکشیدن قلیان و عدم معامله دخانیات، این نیرو را شناخته بودند. برخیها حدس می‌زنند میرزای شیرازی با شیخ‌فضل‌الله نوری از تلباط داشته و اعدام شیخ‌فضل‌الله نوری، اقدامی بود به منظور انتقام‌ستانی استعمار از «فتوای»^{۵۲} روحانیت و قبضه کردن امور»^{۵۳}

طبری می‌گوید: «نیروی روحانیت در جریان انقلاب مشروطیت نیز نفوذ زیانمندی برای اشرافیت و استعمار، در توده‌های مردم نشان داد. بعدها نیز از خیللی گرفته تا مدرس، روحانیونی پیدا شدند که برای سیاست استعماری انگلستان مشکلاتی پدید می‌آوردند. لذا از نو قالب‌گیری و بازسازی روحانیت شیعه برای آنان نیز در دستور روز بود.»^{۵۴} او در ادامه می‌نویسد: «در زمان رضاشاه، تشیح... با تمام آداب و رسوم سنتی، با تمام دعوای خود که حکومت را جائر و غاصب، و ولایت را حق امام یا فقیه می‌شمرد، نمی‌توانست برای دیکتاتوری... قابل هضم باشد. به‌این جهت ما با یک سیاست صریح درگیری با روحانیت روبرو هستیم.»^{۵۵} طبری سرانجام می‌گوید: «رضاشاه تا حدی رفرور خود مذهب را نیز غیرمستقیم تشویق می‌کرد و مسلماً بدون موافقت شهرداری نبود اگر کسانی مانند شریعت سنگلجی یا سیداحمد کسروی... نغمه‌های مذهبی تازه‌ای را تقریباً بدون ترس از ممنوعیت عام انتشار نظریات در مجامع عمومی ساز کردند»^{۵۶}

بدین گونه، دفاعیات کسروی از سرپاس مختاری (رئیس سفاک شهرداری در دوره رضاخان) و نیز ادامه حمایتش از سیاستهای ضداسلامی دیکتاتور پهلوی در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، در واقع، ادای دینی بود که از رضاخان و رئیس شهرداری اش بر گردن داشت: سر همان خانه که باده خورده‌ای!

نتیجه

به اعتقاد ما، نگارش تاریخ مشروطه توسط کسروی نیز همچون آثاری که به دین و مذهب ایرانیان پرداخته از سیاست کلی وی در همسویی با اهداف ضد اسلامی رژیم پهلوی، جدا نیست و این مطلب را می‌توان با مروری بر مندرجات تاریخ مشروطه وی که هم در گزارش رویدادها و هم در تحلیل و پردازش آنها، بر نگاهی توطئه‌پندارانه و کینه‌توزانه نسبت به روحانیت و باورهای عمیق اسلامی و شیعی مردم ایران استوار است، به روشنی دریافت.^{۵۷}

پی‌نوشت‌ها

۱. کسروی روی جلد کتاب «نامه‌های شهرها و دیه‌های ایران»، دفتر دوم، تهران، دی، ۱۳۰۹، صریحاً به این امر اشاره دارد.
۲. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۸۲۵
۳. احمد کسروی، تاریخ پانصدساله خوزستان، ص ۱۷۴ و صص ۱۷۸-۱۷۹
۴. همان، صص ۱۷۸-۱۷۹، درباره تقی‌بیضت جنگل توسط کسروی و نقد آن رکنه ابراهیم فخرایی، سردار جنگل، تهران، جاویدان، ۱۳۶۲، ص ۴
۵. رکنه بلستانی پاریزی، تلاش آزادی، صص ۳۹۰ به بعد
۶. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، همان، ص ۵
۷. احمد کسروی، «بخوانند و داوری کنند»، تهران، چ، ۱۳۳۶، صص ۱۶۷-۱۶۸، این کتاب، همان کتاب مشهور «شیعیگری» است که سرپا هتاک و توهین به مذهب تشیح و امامان و عالمان شیعه می‌باشد.
۸. محمود تربتی سنجلی، قربانیان بلور و احزاب سیاسی ایران، ص ۳۳۳
۹. اسناد و مکاتبات تیمور تاش... ص ۴۹
۱۰. نورالدین چهاردهی، داعیان بیامری و خدایی، ص ۵۵
۱۱. برای مدافعات کسروی رکنه علی صالح اردوبان، ماجرای قتل سردار اسعد بختیاری، تصحیح و پژوهش حمیدرضا دلوند، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، صص ۱۸۳-۱۸۸ و ۱۸۶-۱۸۷
۱۲. همان، ص ۱۸۶
۱۳. همان، ص ۱۸۹ به بعد، و نیز صص ۲۵۰-۲۵۱
۱۴. همان، ص ۲۰۴ و نیز اظهارات ارسلان خلعتبری در پایین ص ۲۰۸ به بعد همان مآخذ.
۱۵. روزنامه اطلاعات، ۱۷، ش ۳، ۴۹۴۹، ۲۱ مرداد، ص ۳
۱۶. روزنامه اطلاعات، سال ۱۶، ش ۴۸۸۴، ۳۱ اردیبهشت، ص ۱؛ مختاری در محاکمه پادشاه به هشت سال زندان محکوم شد، سپس در ۱۳۲۶ مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد و در ۱۳۵۰ به مرض سرطان درگذشت برای شرح حال وی رکنه باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران، گفتار، ۱۳۸۰، صص ۱۳۷۲-۱۳۷۰، برای خلاصه جریان محاکمه مختاری و... در ۱۳۲۱ رکنه مظفر فیروز، زندگی سیاسی و اجتماعی، صص ۱۴۰-۱۴۱ و نیز ص ۵۲
۱۷. علی مدرس، مدرس ج ۲، تهران، بنیاد انقلاب اسلامی ایران، صص ۲۳۸-۲۳۹، برای اظهارات مصدق راجع به مدرس در مجلس چهاردهم رکنه حسین کی‌استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، ج ۱، [بی‌جا]، روزنامه مظفر، ۱۳۲۷، ص ۵۲
۱۸. برخلاف گفته کسروی، این گروه اقلیت تشدرو و تروریست حیدر عمواوغلی (حسین‌خان الله احسان‌الله‌خان دوستدار و...) بود که در صدد ترور نظام‌السلطنه مافی (رئیس دولت ملی مهاجر) برآمد و همین امر به جنجال بزرگ میان مهاجران تجلید. رکنه علیرضا ملاتی، تواریخ ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸، صص ۲۲۴-۲۲۳، در مورد ادعای کسروی مبنی بر اختلاف‌افکنی مدرس در میان مهاجرین، رکنه حسین فردوست، ویراسته عبدالله شهبازی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۸۲، صص ۷۲-۷۳
۱۹. درباره دیدار و مذاکرات مدرس در عثمانی با سلطان عثمانی (سلطان محمد پنجم) و نیز صدراعظم (ظاهر‌النورپاشا) و وزرا و قضای قضاه آن دیار، و فواید این گفت‌وگوها برای ایران و ایرلی، رکنه حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۴، ۱۳۵۹، ص ۲۹۰، و نیز رکنه حسین مکی، مدرس قهرمان آزادی، ج ۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸-۵۹، ص ۱۴۳، علی مدرس، همان، ج ۱، صص ۳۸-۳۹ و ۲۵۲-۲۵۳
۲۰. برای ملاحظه نامه جالب مدرس به خزعل و توضیحات عبدالله مستوفی رکنه عبدالله مستوفی، شرح زندگی من، یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۳، تهران، زوار، ۱۳۴۱، ص ۶۳۸
۲۱. برای آگاهی از علل تردید و تامل انگلیسیها در زدن دست دادن متحلمان سنتی خود در جنوب ایران (خزعل و خوانین بختیاری مخالف رضاخان) به بهای انجام سیاست تمرکز قدرت در تهران (رضاخان) و روند پرنشیب و فرافز حل این غلغله در جریان کشمکش رضاخان و خزعل، رکنه هوشنگ صباغی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه ترجمه پروانه ستاری، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۹، ص ۲۷۷ به بعد.
۲۲. عبدالله مستوفی، همان، ص ۶۴۲
۲۳. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۴، تهران، فردوسی، ۲۶۰

۲۴. برای ملاحظه نامه‌های مبادله‌شده میان خزعل با مدرس و ولیعهد احمدشاه در جریان ستیز خزعل با رضاخان (بهار ۱۳۰۲) رکنه بررسی لیهام لورین، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، فلسفه، ۱۳۶۳، صص ۱۷۲-۱۸۷
۲۵. هوشنگ صباغی، همان، صص ۲۴۱-۲۴۲
۲۶. همان، صص ۲۴۹ و ۲۴۷-۲۴۸
۲۷. ایرج افشار، خاطرات سردار اسعد بختیاری (جعفرقلی‌خان سردار بهادر)، تهران، اساطیر، ۱۳۷۸، ص ۱۳۵، سردار اسعد، در زمان درگیری رضاخان با خزعل، وزیر پست و تلگراف رضاخان بود.
۲۸. هوشنگ صباغی، همان، ص ۲۵۶
۲۹. در این خصوص به نامه وی به قوام‌الدوله اصفهانی (صدری) در منبع زیر مراجعه کنید: شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، همان، صص ۱۸۲، ۱۸۳ و ۱۸۵
۳۰. بلستانی پاریزی، همان، ص ۳۹۰ به بعد
۳۱. قهرمان میرزا ابن‌السلطنه، روزنامه خاطرات ابن‌السلطنه، ج ۹، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴، صص ۷۱۹۳-۷۱۹۴
۳۲. جلال عبده، چهل سال در صحنه قضایی سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان (خاطرات)، ج ۱، تهران، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۸، صص ۱۶۹-۱۶۸
۳۳. همان، ج ۱، صص ۱۶۳-۱۵۶
۳۴. همان، صص ۱۶۷-۱۶۳، همچنین برای موردی از برخورد وحشیانه سرپاس مختاری با یک روزنامه‌نگار (ابوالقاسم هوشمند) رکنه سیدفرید قاسمی، خاطرات مطبوعاتی، صص ۱۵۱-۱۵۲
۳۵. جلال عبده، همان، ج ۱، صص ۱۶۷-۱۷۱
۳۶. عبده با کسب حدود یک چهارم آرای مردم پایتخت، رتبه چهارم را در میان وکلای تهران در مجلس چهاردهم بدست آورد، رکنه همان، صص ۱۸۸ و ۱۹۰
۳۷. نورالدین چهاردهی، همان، ص ۱۲۴
۳۸. همان، صص ۳۵۳-۳۵۴
۳۹. همان، ص ۸۱
۴۰. احمد کسروی، «میان پیمان و هوادارانش»، مجله پیمان، سال ۳، ش ۴، ص ۲۳۱، لازم به ذکر است کسروی زمانی این مطلب را می‌نویسد که شرق اسلامی آن روز تقریباً به‌طور یکپارچه زیر سیطره استعمار (خصوصاً استعمار انگلیس) قرار داشت و حکومت‌های مرعوب یا مجذوب غرب، بر آن فرمان می‌راندند: در ایران رضاخان، در ترکیه آتاتورک، در عراق فیصل، در افغانستان امان‌الله‌خان، در عربستان... در هند... باید دید چه دست‌های نیرومندی جز دست‌های ابدی استعمار، شرق آن روز را راه می‌برد؟
۴۱. احمد کسروی، «خرده‌گیریهای حقیقت‌جو و پلسخ آن»، مجله پیمان، شهریور ۱۳۱۸، ص ۴۴۴
۴۲. همان، ص ۴۳۳
۴۳. همان، ص ۷۱ به بعد
۴۴. همان، ص ۷۵
۴۵. کسروی، دادگاه صص ۵۱۵-۵۱۲
۴۶. روزنامه پرچم، سال ۱، ش ۲۲، هفتم آبان ۱۳۲۱، ص ۱
۴۷. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، متن کامل و منقح، تهران، رواق، ص ۳۲۲
۴۸. همان، صص ۳۲۳-۳۲۴
۴۹. همان، صص ۳۲۷، و نیز پاورقی ص ۲۶۰
۵۰. همان، ص ۲۶۰
۵۱. توجه شود که این تحلیل، مربوط به دورانی است که طبری به‌عنوان یکی از ارکان حزب توده و تنوریسین کمونیسم در خاورمیانه مطرح بود و هنوز به افتخار توبه و بارگشت به اسلام نایل نشده بود.
۵۲. تأکید روی کلمه از خود احسان طبری است.
۵۳. تأکید مطلب از طبری است، جامعه ایران در دوره رضاشاه صص ۱۰۵-۱۰۶
۵۴. همان
۵۵. همان، ص ۱۰۷
۵۶. همان، ص ۱۰۶
۵۷. در خصوص برخورد کسروی با علما در تاریخ مشروطه و لحن هتاکانه وی در این زمینه، رکنه علی‌الوجه حسینی (منذر)، «کسروی» عناد با فرهنگ سنتیز با تاریخ، فصلنامه کتلهای اسلامی، تهران، سال ۴، ش ۱۲، بهار ۱۳۸۴، صص ۱۸۳-۱۸۴ و ۴۱۴-۴۱۳